



کفش‌های میشی

● مریم سعیدخواه ● تصویرگر: یگانه یعقوب‌نژاد



میشی خرگوشه هر چی توی لانه داشت ریخت بیرون. ماشی سنجابه داد زد: آخ سرم! چیکار می‌کنی میشی؟ میشی بانگرانی گفت: «کفش‌هایم را پیدانمی‌کنم!» ماشی گفت: «حتماً آن‌ها را توی مدرسه جا گذاشته‌ای!» میشی و ماشی به مدرسه رفتند. اما کفش‌ها آنجا نبودند. پیش میمونک هم نبود. توی لانه‌ی ماشی هم نبود. میشی زد زیر گریه و گفت: «دیگر نمی‌توانم پیرپیر کنم و با دوستانم مسابقه بدهم!» ماشی گفت: «نگران نباش. بیا با هم یک‌بار دیگر لانه‌ات را بگردیم.» ماشی تا توی لانه رفت، گفت: «وای، اینجا چه خبر است! چقدر به هم ریخته است! بیا اول همه‌ی وسایل را سر جایشان بگذاریم.» دوتایی همه‌ی وسایل را یکی‌یکی سر جایشان گذاشتند. یکهو میشی داد زد: «کفش‌هایم. کفش‌هایم!» کفش‌های میشی زیر پتو بودند. آن‌ها خیلی چیزهای دیگر را هم پیدا کردند. حالا میشی می‌توانست دوباره پیرپیر کند و با دوستانش مسابقه بدهد.

